

دو سعيد

(سعيد بن جبیر و سعيد بن مسیب)

مؤلف:

حضرت مولانا

مفتی محمد شفیع عثمانی (رحمہ اللہ)

ترجمہ:

ابومسلم سرور براہوئی

این کتاب از سایت کتابخانه عقیده دانلود شده است.

www.aqeedeh.com

book@aqeedeh.com

آدرس ایمیل:

سایت‌های مفید

www.aqeedeh.com

www.islamtxt.com

www.ahlesonnat.com

www.isl.org.uk

www.islamtape.com

www.blestfamily.com

www.islamworldnews.com

www.islamage.com

www.islamwebpedia.com

www.islampp.com

www.videofarda.com

www.nourtv.net

www.sadaislam.com

www.islamhouse.com

www.bidary.net

www.tabesh.net

www.farsi.sunnionline.us

www.sunni-news.net

www.mohtadeen.com

www.ijtehadat.com

www.islam411.com

www.videofarsi.com

بسم الله الرحمن الرحيم

فهرست مطالب

پیشگفتار مترجم	۵
(۱) سعید بن جبیر <small>رضی الله عنه</small>	۹
ولادت سعید بن جبیر <small>رضی الله عنه</small>	۹
تقوی و عبادت سعید بن جبیر <small>رضی الله عنه</small>	۱۱
مبارزه و استقامت حضرت سعید <small>رضی الله عنه</small> در برابر مظالم حجاج	۱۳
گفتگوی حجاج و سعید بن جبیر <small>رضی الله عنه</small>	۱۷
(۲) داستان زندگی حضرت سعید بن مسیب <small>رضی الله عنه</small>	۲۳
مقام و منزلت حضرت سعید <small>رضی الله عنه</small>	۲۴
آراء ائمه سلف درباره حضرت سعید بن مسیب <small>رضی الله عنه</small>	۲۴
تقوی و عبادت حضرت سعید <small>رضی الله عنه</small>	۲۴
نکاح قابل تقلید دختر حضرت سعید بن مسیب	۲۵
داستان ازدواج دختر حضرت سعید بن مسیب از زبان همسرش	۲۶
استقامت و حق‌گویی حضرت سعید <small>رضی الله عنه</small>	۲۷

پیشگفتار مترجم

ابتدای سخن بنام خدا است آن که بی‌مثل و شبه و بی‌همتاست

اگر بیابیم تاریخ گذشتگان و پیشوایان دینی و مذهبی خود را ورق بزنیم به وضوح درمی‌یابیم که چه انسان‌های متدین و از خود گذشته‌ای بودند که در مقابل استعمارگران و زورگوریان عصر و زمانه خویش ایستادگی کردند و در این راه پرخطر چه شکنجه‌ها و آزارها که متحمل نشده‌اند.

بله: چهره‌هایی در عرصه علم و عمل نمایان شدند که زندگی کردن در سایه کفر و بی‌بند و باری را برای خود یک نوع خواری و ذلت می‌دانستند، و برای پیشبرد اهداف خود و گسترش اسلام و رونق گرفتن احکام اسلامی و اجراء شدن فرامین خداوند تا پای مرگ پیش رفتند و به فجیع‌ترین شکل شکنجه شدند اما با این حال باز هم برای اعلای کلمه الله ایستادگی کردند و دردها و رنج‌ها را به جان خریدند. آری این درس فداکاری و از خودگذشتگی را از بزرگ‌ترین فداکار دنیا جناب محمد مصطفی ﷺ آموخته بودند. محمد مصطفی ﷺ شاگردانی را پرورش داده و به جامعه اسلامی تقدیم نمودند که یکی پس از دیگری صدای ظلم و جور را در زمانه خویش خفه نموده و پرچم اسلام را در سرتاسر جهان به اهتزاز درآوردند و در این راه پرمخاطره به درجه رفیع شهادت نایل آمدند و با خون خود صفحات تاریخ را رنگین کردند.

پس از عصر پیامبر ﷺ و صحابه جلیل‌القدر، عصر تابعین آغاز گشت که در این عصر هم عنکبوت ظلم، فساد، تجاوز و غارتگری خیمه زده بود از آنجایی که در هر دوره‌ای از زمان مردان با خدای شیران روز و پارسایان شب بوده‌اند که برای نجات کشتی اسلام و به ساحل رساندن آن از هیچ قدرت بزرگ و مستکبری بیم و هراس نداشتند. حال در این جا با زندگی دو تن از مردان حق و مبارز دین مبین اسلام که مرگ را گواراتر از زندگی

در سایه کفر و ظلم می‌دانستند، آشنا خواهید شد، مردانی که نام و یادشان تا قیامت در صفحه روزگار ماندگار خواهد بود و سرمشق و الگویی برای آیندگان بوده و خواهند بود. بله: سعید بن شهیدین «سعید بن جبیر و سعید بن مسیب» دو تن از مبارزین عصر جهاد و مبارزه بودند که در مقابل بزرگ‌ترین ظالم و ستمگر دنیا حجاج بن یوسف ایستادگی کردند، و در این راه جام شهادت را نوشیدند و به لقاء الله پیوستند و تا امروز نام و یاد مبارکشان همچون مروارید درخشان بر صفحه روزگار می‌درخشد.

امید است که مسلمانان زندگی این بزرگواران را الگویی برای خویش قرار داده و هویت اسلامی خویش را بازیابیم و دست هر ظالم و ابرقدرت را از جامعه اسلامی کوتاه کنیم و به جهانیان ثابت کنیم که پیروان دین مبین اسلام هرگز در برابر هیچ قدرت مستکبر و شیطان‌صفتی خاموش نخواهند نشست.

رساله‌ای که در دست دارید تألیف مفتی محمد شفیع رحمته الله است که زندگی دو تن از بزرگمردان جهاد و مبارزه را بررسی کرده که خواندن آن قلب‌های خفته و غافل را بیدار و برای خدمت به دین مبین اسلام وادار خواهد نمود «وما ذلک علی الله بعزیز» (گر قبول افتد زهی سعادت).

(ابومسلم براهوئی)

﴿رَبَّنَا تَقَبَّلْ مِنَّا إِنَّكَ أَنْتَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ﴾ [البقرة: ۱۲۷].

الحمد لله وكفى والسلام على عباده الذين اصطفى خصوصاً علی سیدنا محمد المجتبی ومن یتدیه، اهتدی.

آنچه در این دنیای علمی از خصوصیات و ویژگی‌های اسلامی در لابلای اوراق و کتاب‌ها مشاهده کنید، حقانیت اسلام را ثابت می‌کند فقط در همین چیزها منحصر و محدود نیست.

اگر تاریخ را ورق بزنید و حالات قبل از بعثت و بعد از آن را با یکدیگر مقایسه کنید، پی می‌برید و اعتراف و اقرار خواهید کرد که هر یکی از صحابه بزرگوار، دلیل روشن و تابناکی برای حقانیت اسلام و بزرگ‌ترین معجزه آن حضرت ﷺ بوده‌اند.

و همچنین هر یکی از علماء سلف و پیشوایان دینی ما، زنده‌ترین دلیل حقانیت اسلام بودند علماء سلف ستارگان درخشان تاریخ، عرصه علم و عمل بودند که هیچگاه غروب نخواهد کرد و تا ابد الگو و نمونه آیندگان خواهند بود. علماء سلف به گونه‌ای زندگی کردند که هر شعبه از زندگی آنان معیار و میزانی برای آیندگان می‌باشد، و نگاه کردن به سیمای درخشان آن‌ها یاد خدا را در دل‌ها زنده می‌کند و از نظر اخلاص، اعمال، زندگی اجتماعی، معاملات و تجارت، تقلید از آن‌ها شرط و رمز موفقیت هر مسلمان می‌باشد، به همین جهت یک لحظه نشستن با آن‌ها سودمند و مفیدتر از هزاران پند و موعظه می‌باشد.

یک زمانی صحبت با اولیاء بهتر از صد سال طاعت بی‌ریا

اما متأسفانه چشم‌ها از دیدن و نظاره کردن به سیمای آن‌ها محروم هستند، و گاهی تذکره و یاد آن‌ها، گفت و شنود و بررسی احوال زندگی آن‌ها همان تأثیر و کاربرد را دارد که زیارت کردن آنان داشت. زیرا انسان طبیعتاً و بطور فطری با اطلاع یافتن از حالات هم‌نوعش زود متأثر می‌شود. بدین جهت است که قرآن بیشتر، داستان و احوال زندگی

امت‌های گذشته را مورد تأکید قرار داده است، و این شیوه در رشد و هدایت، و عبرت گرفتن مردم تأثیر بسزایی داشته است.

قصد دارم گوشه‌ای از داستان زندگی دو شخصیت مهم از اربابان علم و عمل را تقدیم خوانندگان عزیز کنم، تا شاید چشم‌هایی که از دیدن سیمای آنان محروم بوده و به یاد آن‌ها اشکبار هستند، تسکین و آرام گرفته و از زندگی این دو مرد مبارزه درس گرفته، و مرحمی باشد، تا قلب‌های مجروح و ستم‌دیده آرام گیرند، و برای ادامه دادن راه آنان، دست از مبارزه با ستمگران برندارند.

فَلْإِنِّي إِنْ أَرَى الدِّيَّارَ بِطَرْفِي فَلَعَلِّي أَرَى الدِّيَّارَ بِسَمْعِي

ترجمه: زیارت دیار محبوب نصیب چشمان محروم نگشت، امید است شنیدن داستان زندگی آن‌ها به وسیله گوش‌ها، تسلی برای خاطر رنجیده باشد.

در این دنیای پهناور دو گوهر بی‌بها و کم‌نظیر به چشم می‌خورند هر چند که هم اکنون در میان ما نیستند ولی خواندن زندگی آن‌ها و آشنایی با شخصیت آن‌ها خالی از لطف نمی‌باشد. و صفحات تاریخ مملو از داستان عبرت‌آموز این بزرگواران می‌باشد، در گذشته، علماء در رابطه با شخصیت این دو بزرگوار کتاب‌های بزرگ و پرحجمی نوشته و تقدیم امت اسلامی نموده‌اند اما از آنجایی که در این قرن، به مطالعه کتاب توجهی نمی‌شود، قصد دارم جهت آشنایی مردم با راه و روش زندگی این دو بزرگوار رساله‌ای کوچک و مفید تقدیم خوانندگان نمایم. امید است مورد قبول حضرت حق و استفاده عموم سروران قرار گیرد. منابع و مأخذ این رساله کتاب‌های ذیل می‌باشد. (۱) تذکرة الحفاظ علامه شمس‌الدین ذهبی (۲) تاریخ ابن خلکان (۳) طبقات ابن سعد (۴) تاریخ ابن اثیر و

(۱) سعید بن جبیر رضی الله عنه

ولادت سعید بن جبیر رضی الله عنه

حضرت سعید بن جبیر رضی الله عنه تابعی بزرگوار، در سال ۴۶ هـ ق دیده به جهان گشودند، در زمان ایشان بسیاری از صحابه از جمله: (۱) حضرت عبدالله بن عباس (۲) عدی بن حاتم (۳) عبدالله بن عمر (۴) عبدالله بن مغفل رضی الله عنه و در قید حیات بودند. هر چند از حضرت سعید رضی الله عنه با عده کثیری از صحابه ملاقات داشت اما از این دو صحابه به کثرت حدیث و روایت نقل کرده‌اند: (۱) عبدالله بن عمر رضی الله عنه (۲) حضرت عبدالله بن عباس رضی الله عنه. حضرت سعید رضی الله عنه در واقع ناشر علوم این دو بزرگوار بود. علم و فن قرائت و تفسیر را از حضرت عبدالله بن عباس رضی الله عنه آموختند ایشان از نظر علمی به درجه‌ای بسیار بلندی رسیده بودند. باری از ایشان درخواست کردند که در زمینه علم تفسیر، مطلبی بنویسند، ایشان فرمودند هلاکت برایم بهتر از پذیرفتن پیشنهاد شماست، چون تفسیر فضیلت و مقامش بسیار بلندتر از آن است که من بتوانم به آن پردازم این ماجرا نهایت فروتنی و دیانت ایشان را نشان می‌دهد حضرت خضیب رضی الله عنه می‌فرماید: در بین تابعین به مسایل حلال و حرام هیچ کس داناتر از حضرت عطاء نبود، اما حضرت سعید بن جبیر علاوه بر این که جامع تمام علوم و فنون بودند، همتایی در علوم نداشتند، او در واقع مصداق این جمله بود: «آنچه خوبان همه دارند تو تنها داری». باری ایشان به اصفهان تشریف بردند و مردم در آنجا از ایشان تقاضای تدریس حدیث کردند، اما ایشان انکار کرده و پیشنهاد این مشتاقان علوم نبوی را نپذیرفتند. زمانی که از این سفر برگشته و به کوفه رفتند، بدون آن که کسی به او پیشنهادی بدهد در جمع مردم شروع به درس حدیث نمودند مردم با تعجب از ایشان سؤال کردند که به چه دلیل از انجام این کار در شهر اصفهان امتناع ورزیدید با اینکه مردم آنجا اصرار بر شنیدن حدیث را داشتند؟! ایشان در جواب

فرمودند: «انثر ثوبك حيث يعرف» یعنی لباست را در جایی پهن کن که مردم قدر و ارزش آن را بدانند.

فایده: از گفته حضرت سعید رحمته برمی آید که علماء باید قبل از پرداختن به درس و تدریس احوال مردم را بررسی کرده و میزان قابلیت آن‌ها را مشخص کنند که آیا ارزشی برای علم قایل هستند یا خیر؟ اگر چنانچه مردم ارزشی برای علم قایل نبودند نباید به آن‌ها علم آموخت. چرا که واقعات و حوادث ناگوار تاریخ ثابت کرده است، افرادی که ارزشی برای علم قایل نبوده و مقام آن را نمی‌دانستند. به جای استفاده صحیح و درست از آن، جهت مقاصد شخصی خود سوء استفاده کرده و ضرر و زیان‌های جبران‌ناپذیری به جامعه اسلامی وارد کردند، چنانچه در این زمینه مولانای رومی می‌فرمایند:

بدگهر را علم و فن آموختن دادن تیغ است دست رهزنان
در طبقات ابن سعد رحمته این روایت نقل شده است که باری استاد ایشان حضرت عبدالله بن عباس رضی الله عنه، به وی دستو دادند تا درس حدیث بدهند، ایشان در جواب فرمودند: «ابن دهما» کمتر و حقیرتر از آن است که شما در کوفه باشید و من بر مسند حدیث و در حضور شما درس بدهم! حضرت ابن عباس رضی الله عنه فرمودند: ای سعید این سعادت است که نصیب تو می‌شود که در حضور من درس بدهی تا خوبی‌هایت را تأیید و اشتباهات را اصلاح کنم.

در طبقات ابن سعد آمده است که حضرت سعید بن جبیر رحمته در مورد علوم حضرت ابن عباس رضی الله عنه فرمودند: زمانی که من در محضر حضرت ابن عباس بودم و از محضر ایشان کسب فیض و استفاده می‌کردم علم او را چنان وسیع و گسترده و با ارزش دیدم که تمام آن اوراقی که همراه من بودند پر می‌شدند اما بحث ایشان ادامه داشت و من مجبور می‌شدم تا ادامه مباحث را بر روی دامن خود بنویسم.^۱

۱- طبقات ابن سعد، ۱۷۸، ج ۶.

در طبقات ابن سعد رضی الله عنه آمده است: زمانی که حضرت ابن عباس رضی الله عنه نابینا شده بودند و مردم نزد ایشان برای دریافت مسایل می آمدند ایشان با تعجب به مردم می فرمودند «ابن دهما» حضور دارند و شما برای حل مسایل پیش من می آید!

شخصی از حضرت عبدالله بن عمر رضی الله عنه مسئله ای در مورد میراث پرسیدند؟ ایشان فرمودند: در جایی که سعید بن جبیر حضور داشته باشند شایسته نیست که مردم برای حل اینگونه مسایل نزد ما بیایند زیرا ایشان در علم ریاضی مهارت چشمگیری دارند این توقع واقعات از جانب اساتید بزرگوار ایشان پیام صریح و آشکاری جهت نیابت آن دو بزرگوار بود.

اسماعیل بن عبدالملک رضی الله عنه می فرمودند: سعید بن جبیر امام مسجد محله ما بودند و هر شب قرآن مجید را با قرائتی جدید می خواندند بدینسان که شبی با قرائت حضرت عبدالله بن مسعود رضی الله عنه و شبی با قرائت زید بن ثابت رضی الله عنه (این واقعه دلیل دیگری بر تبحر و مهارت ایشان در علوم قرآنی است).

تقوی و عبادت سعید بن جبیر رضی الله عنه

در مورد عبادت ایشان مقسم بن ایوب رضی الله عنه می فرماید: حضرت سعید رضی الله عنه شبها چنان عبادت و گریه می کرد، که چشمهایش قرمز و تاریک می شد، زمانی که قرآن را تلاوت می کرد و هنگام رسیدن به این آیه:

﴿وَأَتَقُوا يَوْمًا تُرْجَعُونَ فِيهِ إِلَى اللَّهِ﴾ [البقرة: ۲۸۱].

تا دیروقت این آیه را تکرار کرده گریه و زاری می نمودند. چرا که این کار نتیجه و محصول علم صحیح و خوف و خشیت خدا جل جلاله است. چنانچه خداوند جل جلاله می فرماید:

﴿إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ﴾ [فاطر: ۲۸].

همان طور که رسم و قانون حوزه‌های علمیه، مراکز علمی جهان این است که به فارغ‌التحصیلان خود مدارکی جهت معرفی بر عالم، و کاردان بودن آن‌ها می‌دهند، خداوند عز و جل نیز به علماء مدارکی بنام خشیت و ترس عطاء می‌کند که نشانه عالم بودن آن‌ها است. و خداوند عز و جل این مدرک بزرگ را به حضرت سعید بن جبیر رحمه الله عطاء فرمود. خشیت الله را نشان علم دان آیت یخشی الله در قرآن بخوان عالم حقیقی کسی است که نشان از خوف و ترس الهی در وجود او باشد. در غیر این صورت «إن من العلم لجهلاً» یعنی بسیاری از علوم و دانش‌ها چیزی، جز جهل و نادانی نیست. علمی که به سوی حق و حقیقت راهنمایی نکند جهل و باری است که بر صاحبش همیشه سنگین می‌کند بدون آنکه سودی برایش داشته باشد. حافظ شیرازی در این مورد فرموده است:

سرای مدرسه و بحث علم ورق در ورق چه سود، چون دل دانا و چشم بینا نیست
مولانا رومی نیز فرموده است:
در کنز و هدایه سؤال یافت خدا را سیپاره دل بین که کتابی نیست
جان جمله علم‌ها این است و این که بدانی من کیم در یوم دین
اگر به بررسی کارنامه علمی علماء پردازید در میان تمامی کمالات و صفات آنان
مهمترین و نمایان‌ترین صفت، که آدمی را به خود جلب می‌کند و به تفکر وامی‌دارد
صفت خوف و خشیت الهیست:

زفرق تا بقدم هر کجا که می‌نگری کرشمه دامن دل می‌کشد که جا اینجاست
وفا ابن ایاس رحمه الله فرمودند: باری حضرت سعید بن جبیر به من گفتند که من قرآن
می‌خوانم و شما گوش کنید چنانچه حضرت سعید در همین یک مجلس قرآن مجید را از
اول تا آخر خواندند.^۱

۱- ابن خلکان، صفحه ۲۸۸، ج ۱.

همچنین حضرت سعید رضی الله عنه فرمودند: که باری در بیت الله الحرام تمام قرآن مجید را در یک رکعت تلاوت کردم.^۱ این ختم قرآن سعید رضی الله عنه هم همانند تلاوت ماها نبود که از گلو و حنجره‌ها پایین نمی‌روند.

حقیقت این است که خداوند در اوقات و لحظات زندگی بندگان خاص و مقبول خود برکات خاصی نهاده است این امر به گونه‌ای بود کارهای را که انسان برای انجام آنها نیاز به عمری طولانی دارد و شاید یک عمر هم کفایت نکند آنها در کمترین مدت زمان آن کار را انجام می‌دادند. شیخ عبدالوهاب شعرانی، در کتاب لطائف المنن و الاخلاق، خود، نمونه‌های زیادی از این نوع داستان‌ها نقل کرده است. جهت تفصیل و آگاهی کامل از این نوع داستان‌های بندگان خاص خداوند، به آن مراجعه شود.

مبارزه و استقامت حضرت سعید رضی الله عنه در برابر مظالم حجاج

حجاج از جمله شخصیت‌های ظالم و ستمگر تاریخ است و کمتر کسی در دنیا یافت می‌شود که با ظلم و ستم‌های او آشنا نباشد، بلکه کارنامه سیاه او هیچگاه از اذهان بیرون نمی‌شود. حضرت عمر بن عبدالعزیز رضی الله عنه خلیفه عادل و پرهیزگار، ستمگری‌های حجاج را چنین توصیف می‌کند. اگر ستمگران و ظالمین امت‌ها را در یک کفه ترازو قرار بدهند و ما حجاج را در کفه دیگر آن قرار دهیم یقیناً پله ما سنگین‌تر خواهد شد.^۲ برعکس در مورد عمر بن عبدالعزیز رضی الله عنه فرموده‌اند: که اگر تمام امت‌های گذشته منصفین، عادلین و دادگران خود را در یک پله قرار بدهند و عمر بن عبدالعزیز رضی الله عنه را در پله دیگر مسلماً پله ما سنگین‌تر خواهد بود، حقیقت این است که حجاج هزاران بنده صالح خدا را بدون جرم و گناه از پای درآورد. و دنیا را پر از ظلم، وحشت و ستمگری نمود، که تاریخ همتایی برایش ارائه ننموده است. حجاج چنان افراد برجسته و سرهای مقدسی را از تن

۱- تذکرة الحفاظ، صفحه ۶۶، ج ۱.

۲- ابن اثیر، ۲۳۳، ج ۴.

جدا نمود که هنوز امت اسلامی از فراقشان داغدار و اشکبار است. از جمله افراد برجسته و مظلوم که حجاج بدون هیچ‌گونه جرم و گناهی سر آنها را از تن جدا نمود، و مظلومیت آنها بر کسی پوشیده نیست. (۱) صحابی مظلوم و جلیل‌القدر حضرت عبدالله بن زبیر رضی الله عنه «نوه حضرت ابوبکر صدیق رضی الله عنه» (۲) عبدالله بن عمر رضی الله عنه به گونه مرموزانه‌ای و به دستور حجاج بن یوسف جام شهادت را نوشید. (۳) و همچنین حبر امت حضرت سعید بن جبیر رضی الله عنه (۴) سعید بن مسیب رضی الله عنه داماد حضرت ابوهریره رضی الله عنه از جمله افرادی بود که به فرمان حجاج به شهادت رسید. و همچنین باید اعتراف کرد که حجاج قهر و خشم خداوند جل جلاله بود که به صورت انسانی بر مسلمانان مسلط شده بود. همچنین ابن اثیر در تاریخ خود از حسن بن علی رضی الله عنه نقل کرده است زمانی که مردم به حضرت علی رضی الله عنه خیانت کردند و ایشان را اذیت و آزار و پریشان نمودند روزی بر منبر بلند شده چنین دعا فرمودند: بار الها! من امانتداری کردم، اما مردم به من خیانت کردند. من ناصح و خیرخواه آنها بودم، در عوض آنها با من دشمن و همواره در حال ظلم و جفا کردن بر من هستند، بار الها! بر ایشان شخصی ظالم از قبیله بنی ثقیف مسلط کن، تا بر جان و مال آنها رحم نکرده و تار و مارشان کند، به گونه‌ای که ظلم و ستم‌های جاهلیت را بین آنها زنده کند، چنانکه خداوند دعای مظلومی همچون علی رضی الله عنه را مستجاب نمود و حجاج را به عنوان عذاب مسلط کرد و همه را با خاک یکسان کرد و آرامش مردم را از آنها سلب نمود. در روایات صحیح آمده است که تعداد افرادی که حجاج آنها را به ناحق به قتل رساند ۱۲۰/۰۰۰ نفر بودند^۱ در ابتدا حضرت سعید بن جبیر رضی الله عنه از طرف حجاج بر سمت بسیار بزرگ و حایز اهمیتی مشغول انجام وظیفه بود و جزء معتمدین حجاج به شمار می‌آمد، به گونه‌ای که حجاج مقدار ۱۰۰/۰۰۰ درهم را به سعید سپرده بود تا در راه‌های نیک و مصارف عمومی خرج کند. باری حجاج حضرت سعید رضی الله عنه را که برخلاف سایر

۱- جامع و سنن ترمذی.

قضات عرب یک فرد عجم بود قاضی شهر کوفه قرار داد، اما مردم از حجاج درخواست کردند که شخص دیگر را به جای سعید رضی الله عنه قاضی قرار دهد. اما از آنجایی که حجاج به پایه علمی و تقوای حضرت سعید آشنایی کامل داشت، و نمی توانست که ایشان را از قضاوت معزول کند، و از طرفی هم نمی توانست با پیشنهاد مردم کوفه مخالفت کند در نتیجه ابویرده فرزند ابوموسی اشعری رضی الله عنه را قاضی شهر کوفه قرار داد و به وی سفارش کرد که هیچ کاری بدون مشوره و اجازه سعید رضی الله عنه انجام ندهد. حضرت سعید رضی الله عنه مدتی در کوفه باقی ماند، اما روز به روز ظلم و ستم های حجاج زمین را بر او تنگ و تنگ تر می کرد، و بی رحمی های حجاج آشکارتر می شد. چنانچه حجاج در همین ایام به سرزمین «بلاور تبیل» به فرماندهی عبدالرحمن بن اشعث رضی الله عنه لشکرکشی کرد و نیروهای زیادی را بدانجا گسیل داشت، و تمام مخارج و مصارف آن جنگ را به عهده حضرت سعید رضی الله عنه سپردند، در نتیجه لشکر حجاج در این نبرد پیروز گشت و تمام منطقه در کنترل آنها درآمد. عبدالرحمن بن اشعث زمانی که نارضایتی مردم را نسبت به ظلم و ستم ها و اعمال وحشیانه حجاج مشاهده کرد این فرصت را غنیمت دانسته و شروع به مخالفت، نسبت به حجاج نمود برای این منظور از تمام مردم آنجا بیعت گرفتند و این در حالی بود که در بین مردم نیز، حضرت سعید رضی الله عنه حضور داشت. و مردم جهت مقابله با حجاج و مقاومت در برابر زورگویی های او با عبدالرحمن بن اشعث رضی الله عنه بیعت کردند. خبر مخالفت عبدالرحمن بن اشعث رضی الله عنه حجاج را آشفته ساخته، و او را بر آن داشت که لشکری بزرگ جهت سرکوبی آنان آماده کند خلیفه وقت عبدالملک بن مروان جنگ و مقابله با یکدیگر را در آن شرایط مناسب نمی دانست اما حجاج به نظریه و امر خلیفه توجهی نکرد، و لشکر را روانه جنگ کرد. چنانچه هر دو لشکر رو در روی یکدیگر قرار گرفتند و سال ها با یکدیگر جنگیدند و تعداد زیادی از طرفین در این جنگ کشته شد. و نهایتاً حجاج در این نبرد پیروز شد و عبدالرحمن بن اشعث رضی الله عنه فرمانده لشکر شهید شد. «والله یفعل ما یرید» این نبرد در حالی بود که تعداد زیادی از طرفین و مردم بی گناه به قتل رسید و

بعضی اسیر شدند و بعضی‌ها از لشکر عبدالرحمن بن اشعث رضی الله عنه در جاهای امنی متواری شدند و سرزمین مکه را که در آن زمان حضرت عمر بن عبدالعزیز رضی الله عنه استانداری آن را برعهده داشتند، مردم برای خودشان محل امنیت قرار داده و به آنجا پناه بردند. و برای مدت زمانی از اعمال وحشیانه حجاج در امان بوده، و زندگی پر امنی، تحت سایه و حکمفرمایی عمر بن عبدالعزیز رضی الله عنه داشتند. و حضرت سعید بن جبیر رضی الله عنه در میان افرادی که به مکه معظمه پناه برده بودند حضور داشتند، و این امر بر حجاج خیلی سخت و غیر قابل تحمل بود، که چرا عمر بن عبدالعزیز رضی الله عنه در مکه به مجرمین و فراری‌ها پناه داده است؟ و این مسئله را بسیار مهم و حائز اهمیت تلقی کرده بود و آن را با خلیفه وقت در میان گذاشت، و نهایتاً حکم معزولی و برکناری عمر بن عبدالعزیز را از خلیفه گرفت و او را از ولایت مکه معزول کرد و خالد (قسری) را والی مکه قرار داد. والی جدید مکه، حالات و حوادثی را که در مکه جریان داشت بررسی کرد و شانس موفقیت خود را در این دید که هیچ کاری را بدون رضایت و مشوره حجاج انجام ندهد و این فکر و رأی را سرلوحه کار خودش قرار داد، چنانچه اولین دستوری که در مکه صادر کرد این بود: که تمام عراقی‌ها باید اسیر و بازداشت شوند، و هیچ عراقی حق اقامت و ماندن در مکه را به صورت آزاد ندارد، (۲) و هیچ کسی از اهل مکه حق ندارد به عراقی‌ها پناه بدهد و یا منزل خودش را به صورت اجاره در اختیار آنان قرار بدهد، در این زمان اوضاع مکه کاملاً حاد و بحرانی بود، چنانچه تمام مخالفین حجاج از جمله حضرت سعید رضی الله عنه اسیر شد و همه در اختیار حجاج قرار گرفتند، و هر یکی به نوبه خود نزد حجاج محاکمه می‌شد چنانچه نوبت حضرت سعید رضی الله عنه رسید. حال ماجرای بازجویی و پرسش و پاسخ و گفتگویی که بین سعید بن جبیر رضی الله عنه و حجاج درگرفت به صورت گذرا تقدیم خوانندگان و علاقمندان جهاد و مبارزه می‌کنیم، این مکالمه قوت و نیروی ایمانی توکل علماء سلف را نشان می‌دهد که چه اندازه آن‌ها در دفاع از حق ثابت‌قدم و استوار بوده، و همه چیز را فدای حق و حقیقت کردند.

گفتگوی حجاج و سعید بن جبیر رضی الله عنه

حجاج حضرت سعید رضی الله عنه را مورد خطاب قرار داده و پرسید اسم شما کیست؟

سعید: سعید بن جبیر.

حجاج: نخیر، چنین نیست اسم تو، شقی بن کسیر است.

سعید: مادر من نسبت به تو آشناتر به اسم من بوده است.

حجاج: تو هم بدبختی و مادرت هم بدبخت بوده است.

سعید^۱: فقط خداوند عالم الغیب است، سعادت و شقاوت را او بهتر می‌داند، و تو در

این مورد هیچ اطلاعی نداری.

حجاج: به خدا قسم، زندگی‌ات را به آتش سوزان و شعله‌روی تبدیل خواهم کرد، تا

در آن بسوزی.

سعید: اگر واقعاً می‌دانستم که ضرر و زیان به دست تو است، تو را خدا قرار می‌دادم

و سجده می‌کردم.

حجاج: عقیده‌ات نسبت به حضرت محمد صلی الله علیه و آله چیست؟

سعید: ایشان نبی رحمت و امام هدایت هستند.

حجاج: عقیده‌ات در مورد حضرت علی رضی الله عنه چیست؟ آیا ایشان در بهشت هستند یا

جهنم؟

سعید: جنت و جهنم را ندیده‌ام، که بدانم چه کسی در بهشت و چه کسی در جهنم

است.

حجاج: عقیده‌ات دربارهٔ خلفاء راشدین چیست؟

سعید: من مؤلف و مسئول نیستم که احوال آن‌ها را بررسی کنم.

۱- سعید: به معنی باسعادت و خوش نصیب است. اما از آنجایی که حجاج از سعید متنفر بود او را شقی و

بدبخت نامید. و جبیر به معنی بزرگ و باعظمت است، و حجاج آن را تبدیل به حقارت نمود.

حجاج^۱: بهترین شخص نزد خدا چه کسی است؟

سعید: ظاهر و باطن همه را خدا می‌داند، و من چیزی در این باره نمی‌دانم.

حجاج: می‌خواهم حرف‌های مرا تأیید کنی. در اینجا بود که حجاج از حاضر جوابی سعید متأثر شده بود و لهجه‌اش را تغییر داده بود و به گونه‌ای مسالمت‌آمیزی گفتگو می‌کرد.

سعید: اگر من شما را دوست نمی‌داشتم هیچگاه شما را تکذیب نمی‌کردم. و منظورم نجات دادن شما از عذاب الهی است، و در غیر این صورت با شما مخالفت نمی‌کردم و مخالفت ظاهری من، نهایت محبت و دلسوزی مرا نسبت به شما نشان می‌دهد، اگر با شما محبت نمی‌داشتم هیچگاه به شما تذکر نمی‌دادم اما محبت با شما وادارم می‌کند تا هیچ‌گونه اغماضی در کار نباشد.

حجاج: چه شده است که برای هیچ حرفی نمی‌خندی؟

سعید: کسی که می‌داند از خاک آفریده شده است خندیدن برایش معنا ندارد.

حجاج: پس چرا ما می‌خندیم؟

سعید: چون تمام قلب‌ها برابر و مساوی نیستند، بعضی‌ها غافل و بعضی دیگر بیدار و ترسناک از عذاب الهی هستند.

حجاج: ای سعید آیا جادو و ساحری بر تو اثر کرده است که من با لهجه مسالمت‌آمیزی با تو صحبت می‌کنم و تو با شدت با من برخورد می‌کنی؟
در اینجا بود که به خادم خود دستور داد تا به سعید رضی الله عنه اموال گران قیمت و جواهراتی تقدیم کند.

سعید: حجاج! یادت بماند اگر این اموال را جمع و اندوخته‌ای تا تو را از عذاب نجات بدهد که خوب است و در غیر این صورت بدان که، زلزله و وحشت روز قیامت

۱- منظور حجاج از این نوع سؤالات، این بود تا بهانه‌ای جهت کشتن سعید بیابد.

خیلی شدید و سخت است. به گونه‌ای که فرزند از پدر و مادر، و برادر از برادر فرار می‌کند. ای حجاج بدان که هیچ مالی تو را از عذاب الهی نجات نمی‌دهد. و نجات فقط در مال حلال است و بس. زمانی که حجاج این موعظه و نصیحت‌های دل‌انگیز را شنید به جای اینکه نصیحت و پند بگیرد، شروع به ترانه‌خوانی کرد، در اینجا بود که سعید رضی الله عنه شروع به گریه و زاری نمودند.

حجاج: ای سعید چرا گریه می‌کنید؟!

سعید: این صداهاى لهُو و لعب مرا به یاد قیامت می‌اندازد، این صدا چقدر پست و دلخراش و آزاردهنده است. ای حجاج، بدان که این صداهاى منفور، عذاب و وبالی برای جانت خواهند بود!

حجاج: این چه بی‌ادبی است که با من داری هلاک شوی چرا در حق من بی‌ادبی و گستاخی می‌کنی؟

سعید: کسی را که خداوند از عذاب نجات داده و وارد بهشت نموده است هیچگاه هلاک نمی‌شود.

حجاج: سعید معلوم می‌شود که از زندگیت بیزار شده‌ای پس بگو که چگونه به قتلت برسانم؟

سعید: هر گونه که تو دوست داری کشته شوی همان‌گونه مرا بکش، چون که خداوند روز قیامت تو را همان‌گونه می‌کشد که مرا بکشی.

حجاج: می‌خواهم تو را آزاد کنم.

سعید: آزادی به دست خداوند است او می‌کشد و او زنده می‌کند، و اگر چنانچه تو مرا بکشی روز قیامت کشته خواهی شد و هیچ عذر و بهانه‌ای از تو پذیرفته نمی‌شود.

حجاج: به خادمان و جلادان دستور داد که سعید را ببرید و بکشید! در اینجا بود که حضرت سعید با چهره‌ای خندان بلند شدند. جلاد روی به حجاج کرد و گفت که این مجرم در برابر حکم شما می‌خندد.

حجاج: روی به سعید کرد و گفت: چرا می‌خندی!^۱

سعید: به خاطر این می‌خندم که چقدر با جرات هستی و خداوند ﷻ چقدر حلیم و بردبار هست؟!

حجاج: این مجرم را در جلوی چشمان من بکشید. حضرت سعید، با نهایت اطمینان و آرامش رو به قبله خوابیدند که گویا بر بستر خواب دراز کشیده‌اند. و این آیه را تلاوت کردند:

﴿إِنِّي وَجَّهْتُ وَجْهِيَ لِلَّذِي فَطَرَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ حَنِيفًا وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ﴾ [الأنعام: ۷۹].

زمانی که حجاج حضرت سعید را در آرامش رو به قبله خوابیده دید، گفت: روی او را برگردانید. حضرت سعید از آنجایی که عشق خداوندی او را بی‌قرار کرده بود، از گفته‌های حجاج متأثر شد و این آیه را تلاوت کردند:

﴿فَأَيْنَمَا تُولُوْنَ فَتَمَّ وَجْهُ اللَّهِ﴾ [البقرة: ۱۱۵].

زمانی که حجاج حضرت سعید را در این حالت هم خوشحال دید، گفت او را برعکس بخوابانید. حضرت سعید فرمودند: کسی که با خدا باشد برای او فرقی نمی‌کند که رویش به کدام طرف باشد، و فرمودند: در این حالت هم خوشحال هستم و این آیه را تلاوت کردند:

﴿مِنْهَا خَلَقْنَكُمْ وَفِيهَا نُعِيدُكُمْ وَمِنْهَا نُخْرِجُكُمْ تَارَةً أُخْرَى﴾ [طه: ۵۵].

لحظه به لحظه کرامات حضرت سعید برای حجاج آشکار می‌گشتند اما حجاج بدبخت از قساوت و شقاوت خود دست بردار نمی‌شد، در همین هنگام دستور قتل و کشتن حضرت سعید را صادر کرد! «إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ». در اینجا بود که سعید، کلمه

طیبه شهادت را بر زبان جاری کرد و برای آخرین بار خطاب به حجاج گفت: ای حجاج این آخرین کلمات مرا تا روز قیامت و تا لحظه‌ای که به پیشگاه عدل وی حاضر می‌شوی به یاد داشته باش و فراموش نکن! و در آخر اینگونه دعا فرمودند «اللَّهُمَّ لَا تَسْلُطْهُ عَلَي أَحَدٍ يَقْتُلُهُ بَعْدِي»: بار الها: او را پس از من بر کسی دیگر مسلط مگردان، و فرصت ظلم و ستم را از او بگیر. حجاج خطاب به جلاد گفت: بیشتر از این به این بی‌ادب و گستاخ فرصت صحبت و حرف زدن نده! چنانچه جلاد بی‌رحم، سر مقدس او را از تن جدا کرد! «إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ» همان سری از تن جدا شد که امت اسلامی نیاز شدید و مبرمی به وجود او داشت.

بجرم عشق توام می‌کشند، عجب غوغاییست تو نیز بر سر بام آ، که خوش تماشا بیست آنان پس از آنکه سر از تن حضرت سعید شهید، جدا کردند مشاهده نمودند که خون به صورت غیر طبیعی و خارق‌العاده‌ای از بدن ایشان جاری گردیده و فواره می‌زد، حجاج از این حادثه شگفت‌زده شد اما از آنجایی که ظلم و ستم برایش طبیعی بود چندان ترسناک و خوف‌زده نشد اما از این ترسید که چرا خون به طور غیر طبیعی از ایشان جاری است، از تمام پزشکان و اطباء خواست تا علت این جریان غیرطبیعی خون را تحقیق نمایند، اطباء و پزشکان به این نتیجه رسیدند که مقتولین گذشته از مرگ می‌ترسیدند و خونشان در همان لحظه خشک می‌شد اما سعید شهید، از مرگ ترس و هراسی نداشتند بدینسان بود که خونشان جاری بود. و حضرت سعید همان طور که شهادت را بلندترین و بزرگ‌ترین افتخار و آرزو برای خود می‌دانست. و به آن مرتبه بلند و رفیع نایل شد. این حادثه تلخ و ناگوار در ماه شعبان سال ۹۵ هجری رخ داد و حضرت سعید در جوار شهر واسط به خاک سپرده شد و زمان زندگی و حیات جاویدان او از اینجا شروع شد.

کشتگان خنجر تسلیم را هر زمان از غیب جان دیگر است

زمانی که حضرت حسن بصری رحمته الله از ماجرای شهادت حضرت سعید باخبر شد، فرمود: به خدا قسم اگر تمام مردم در قتل حضرت سعید شریک می‌بودند همه را خداوند در جهنم سرنگون می‌کرد. اما ببینید که بر حجاج چه می‌گذشت، مگر می‌شود که خون شهید به هدر رود! از این لحظه به بعد زمان تلخ و تلخ‌تری برایش انتظار می‌کشید. به بیماری بسیار سخت و لاعلاجی مبتلا شد که شب و روز آرام و قرار نداشت، و در هنگام شب هر گاه به خواب می‌رفت، در خواب می‌دید که سعید دامن او را می‌کشد و می‌گوید ای حجاج ظالم به چه جرم و گناهی مرا کشتی، و حجاج فریاد می‌زد: «ما لي ولسعيد»: سعید با من چه کاری دارد؟ به هر حال پس از شهادت حضرت سعید حجاج به مدت یکماه با نهایت درد و رنج زندگیش به سر رسید. و در ماه رمضان همان سال از پای درآمد و با خاک یکسان شد و مردم از ظلم و ستم وی نجات پیدا کردند و نفس راحتی کشیدند. ظلم‌ها و ستم‌های وی، همراه خودش زیر خاک دفن گردیدند. چنانچه شاعر اردو زبان به این واقعه چنین اشاره می‌کند:

خاک هو جاتی هین دو نون خاک مین ملنی کی ساتهه چا ردن کوئی گدائی کیکاوس هی

حال حجاج به دست خداوند است معلوم نیست با او چه می‌کند.

نهی معلوم کیا زیرزمین گذرئی ترئی اوپر نه جس کادیکهنی والانہ کوئی جس کاپرساں هی
پس از مرگ کسی او را در خواب دید و از او سؤال کرد که خداوند با تو چکار کرد؟
در جواب گفت: در ازای هر قتلی خداوند مرا یک مرتبه کشت. اما در عوض کشتن
حضرت سعید ۷۰ مرتبه مرا کشت. به هر حال ظلم حجاج از سر مردم کوتاه شد و به
پایان رسید و مردم برای همیشه آرام گرفتند.

۲) داستان زندگی حضرت سعید بن مسیب رضی الله عنه

گوشه‌ای از زندگی و کارنامه علمی این ستاره درخشان علم و معرفت را مرور می‌کنیم، امید است که مسلمانان پس از آشنایی با زندگی ایشان آن را سرلوحه و الگویی برای خودشان قرار دهند. گرچه این بزرگوار امروز در بین ما نیست اما کارنامه درخشان علمی او در محافل و مراکز علمی متجلی است، و به زبان حال می‌گویید، (ثبت است بر جریده عالم دوام ما) سعید بن مسیب رضی الله عنه تابعی جلیل‌القدر در سال دوم خلافت حضرت فاروق اعظم رضی الله عنه و در هنگامی که پنج سال از غروب آفتاب نبوت گذشته بود، در شهر مدینه طیبه دیده به جهان گشود. و از محضر ستارگانی علم آموخت که مانند نجوم هدایت در گوشه و اطراف جهان ثبت شده بودند از بزرگانی همچون عثمان رضی الله عنه زیدبن ثابت رضی الله عنه حضرت عایشه رضی الله عنها، حضرت سعد رضی الله عنه و حضرت ابوهریره رضی الله عنه کسب فیض نمودند و همچنین گاهی خطبه‌های روز جمعه حضرت فاروق رضی الله عنه را نیز می‌شنیدند^۱ حضرت ابوهریره رضی الله عنه دختر باعفت و عالمه خویش را در عقد ایشان درآوردند، امام دارالهجره حضرت انس بن مالک رضی الله عنه فرمودند: سعید بن مسیب برای شنیدن یک حدیث چندین شب و روز در در سفر بودند، خداوند جل جلاله در مقابل مصایبی که سعید بن مسیب رضی الله عنه در آن زمان تحمل کرده بود ایشان را برای همیشه متجلی نمودند به طوری که علم و دانش ایشان به اقصی نقاط دنیا رسید و وسیله هدایت برای خلق کثیری شدند.

۱- تذکرة الحافظ، صفحه ۴۸، ج ۱.

مقام و منزلت حضرت سعید رضی الله عنه

حافظ ذهبی در کتاب تذکره الحفاظ خود درباره ایشان چنین فرموده‌اند: «کان واسع العلم وافر الحرمة متین الدیانة قوالا بالحق فقیه النفس»^۱.

آراء ائمه سلف درباره حضرت سعید بن مسیب رضی الله عنه

حضرت قتاده فرمودند: در دنیا هیچ کسی را عالم‌تر از حضرت سعید ندیده‌ام، همین عنوان از بزرگانی همچون حضرت زهری و مکحول و بزرگان دیگری نیز نقل شده است. علی بن مدینی رضی الله عنه درباره ایشان فرمودند: در بین تابعین هیچ فردی را عالم‌تر از حضرت سعید رضی الله عنه ندیده‌ام، ایشان وارث و ناشر علم حضرت فاروق رضی الله عنه و حضرت عثمان رضی الله عنه هستند. حضرت حسن بن علی رضی الله عنه هر گاه در باب مسایل با مشکلی برخورد می‌کردند برای حل آن نزد ایشان مراجعه می‌کردند. حضرت عبدالله بن عمر رضی الله عنه فرمودند: اگر آن حضرت زنده می‌بودند و سعید را می‌دیدند از اخلاق و اعمال او بسیار خوشحال می‌شدند.

تقوی و عبادت حضرت سعید رضی الله عنه

خداوند به ایشان مقام و منزلتی بسیار بلند و بالایی عطاء نموده بودند و هر کس با ایشان محبت و علاقه داشت اما ایشان از مردم و سلاطین هدایا قبول نمی‌کردند. و هیچگاه نیازی برای کسب و کار پیدا نمی‌کردند. اما دل ایشان آکنده از محبت خداوند بود، کسب و کار با دستان خود را افتخاری برای خودشان می‌دانستند.

چون باز باش که صیدی کنی و لقمه‌ای دهی طفیل خواره مشو چو کلاغ بی‌پر و بال
باری یکی از خلفای بنی مروان مبلغ ۳۰/۰۰۰ درهم بر ایشان فرستادند، ایشان آن مبلغ را نپذیرفته و فرمودند: من نیازی به درهم بنی مروان ندارم. ایشان از دسترنج خودشان

۱- تذکره الحفاظ، ۴۶، ج ۱.

می‌خوردند و مشغول به تجارت و روغن‌فروشی بودند. باری خودشان فرمودند: که مدت پنجاه سال است که تکبیر اولی از من فوت نشده است و مدت پنجاه سال است که در نماز کسی را جزء امام ندیده‌ام، (چون ایشان همیشه در صف اول بودند) و درباره ایشان گفته‌اند که مدت پنجاه سال ایشان نماز صبح را با وضو نماز عشاء اداء فرموده‌اند.^۱ خود حضرت سعید رحمته می‌فرمودند: که هیچ چیزی برایم بالاتر از اطاعت خداوند نیست.

إلا رب ذل ساق للنفس عزة ویارب نفس بالتذلل عزت

نکاح قابل تقلید دختر حضرت سعید بن مسیب

دختر حضرت سعید رحمته، گرچه از جنس زنان بود، اما کارنامه علمی و کمالات و تجربه ایشان، بهتر از هزاران مرد، ایشان آراسته به تقوی، دانش و دیانت بودند. ایشان الگو و نمونه‌ای برای زنان بودند.

وإن تكن خلقت أنثي لقد خلقت کریمه غیر آنثی الخلق والحسب

از نظر حسن و زیبایی ظاهری خداوند چنان حسنی به وی عطاء کرده بودند که همتایی در عصر و زمان خویش نداشت، و زمانی که خلیفه وقت عبدالملک بن مروان از کمالات علمی و حسن دختر حضرت سعید بن مسیب رحمته باخبر شدند دخترش را برای پسرش ولید بن عبدالملک خواستگاری کردند، اما از آنجایی که این عالم گوشه‌نشین و خرقه‌پوش از تجملات متنفر بودند، به درخواست ایشان پاسخ منفی دادند. از این رو خلیفه عبدالملک بن مروان دشمنی خود را نسبت به سعید بن مسیب علنی و آشکار کردند، و به دنبال بهانه می‌گشتند تا او را اذیت و آزار برسانند. چنانچه روزی خلیفه دستور داد که بر روی ابن مسیب آب سرد بریزند، چنانچه مأموران این کار را انجام دادند، و پس از سرمای شدید او را با زد و کوب گرم کردند. اما این پیکر صبر و

۱- ابن خلکان، ۲۹۱، ج ۱.

شجاعت در برابر مصایب از خود استقامت نشان دادند و از راهی که برگزیده بودند ذره‌ای عقب‌نشینی نکردند:

داستان ازدواج دختر حضرت سعید بن مسیب از زبان همسرش

حضرت ابووداعه می‌فرمایند: که من برای حضرت سعید رضی الله عنه خدمت می‌کردم، و همیشه در مجلس ایشان حضور داشتم، چنانچه همسرم وفات کرد، و من مشغول به تکفین و تشیع جنازه او شدم و نتوانستم که خدمت حضرت سعید رضی الله عنه برسم، و پس از چند روز غیبت خدمت ایشان رسیدم، حضرت سعید رضی الله عنه علت غیبت مرا جویا شدند و من تمام ماجرا را برایشان توضیح دادم، بالاخره حضرت سعید به من گفتند که چرا ما را خبر نکردی تا در مراسم تشیع جنازه همسرت شرکت می‌کردیم؟ حضرت ابووداعه می‌فرمایند: به مدت طولانی در مجلس ایشان بودم که ایشان سؤال کردند آیا در جای دیگر عقد کرده‌اید؟ حضرت ابووداعه گفتند که ای سعید رضی الله عنه چگونه در جای دیگر ازدواج کنم در حالی که من شخص فقیری هستم که دو یا سه درهم بیشتر ندارم، حضرت سعید رضی الله عنه فرمودند: که اگر دخترم را به عقد شما درآورم می‌پذیری؟ حضرت ابووداعه گفتند ای سعید سعادت بی‌ش از این نصیب من نمی‌شود، و در نتیجه حضرت سعید در همین مجلس خطبه عقد دخترش را خواندند همچنین ابووداعه می‌گویند: که پس از آن در این فکر بودم که از چه کسی قرض بگیرم تا وسایل زندگی و مخارج مراسم عروسی را تهیه کنم، در همین فکر بودم، و روزی، روزه بودم بعد از نماز مغرب جهت افطار در خانه نشسته بودم که کسی درب را زد، پرسیدم کیست؟ گفتند: سعید، هر چه فکر کردم که کدام سعید است نکند از دوستان من باشد اصلاً به ذهنم نمی‌آمد و تصورش را نمی‌کردم که حضرت سعید بن مسیب هستند، عرض کردم آیا کاری دارید؟ چرا کسی دیگر را نفرستادید، تا که خودم به خدمت شما برسم، حضرت سعید فرمودند، شما مستحق این بودید که من خودم بیایم، و غرض از آمدنم این است که همسر شما را آورده‌ام تا که تحویل شما بدهم و این است که پشت درب ایستاده است، دختر ایشان

چنان باحیاء، باعفت، و باایمان بود، و به گونه‌ای پشت درب قرار گرفته بود که تا لحظه‌ای که من با حضرت سعید صحبت می‌کردم متوجه او نشدم، پس از آن، حضرت سعید رفتند و دختر ایشان در خانه من از بس که باحیاء بود، در گوشه‌ای نوشت، و من از فرط خوشحالی تمام همسایه‌ها را صدا زدم و تمام همسایه‌ها از این ماجرا باخبر شدند، و مادرم به من گفت: که حق نداری تا سه روز به او نزدیک شوی! تا اینکه من تمام وسایل خانه و زندگی را برای ایشان آماده کنم، خداوند چنان حسن و زیبایی به او عطاء کرده بودند که همتا و نظیری در آن زمان نداشت، و مالا مال از کمالات علمی و اخلاقی و آگاه به مسایل خانه‌داری و حق شوهر بود. گویا دختر حضرت سعید چنان نعمتی بود که خداوند آن را از آسمان به من عطاء کردند، «ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء».

استقامت و حق‌گویی حضرت سعید رضی الله عنه

خداوند حضرت سعید رضی الله عنه را بهره‌مند از علم و دانش نموده بودند، و چنان قوت، عزم و اراده‌ای قوی به وی داده بودند که در دنیا از هیچ فردی ترس و واهمه‌ای نداشتند، به طوری که نور:

﴿إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ﴾ [فاطر: ۲۸].

در چهره‌اش نمایان بود، و از طرفی دیگر آکنده از این نیرو بودند:

﴿وَلَمْ يَخْشَ إِلَّا اللَّهَ﴾ [التوبة: ۱۸].

باری استاندار مدینه (هشام بن اسماعیل) نامه‌ای به خلیفه وقت عبدالملک بن مروان نوشتند که تمام مردم و اهالی مدینه بر خلافت ولید و سلیمان بیعت کرده‌اند جز سعید بن مسیب رضی الله عنه که ایشان حاضر نیستند به هیچ‌وجه خلافت آن دو را قبول و بر خلافت آن‌ها بیعت کنند، خلیفه در جواب نوشتند که با ارباب و ترس از ایشان بیعت بگیرند و اگر نپذیرفت شمشیر را بر گردن او قرار بدهید اما او را نکشید باز هم اگر بیعت نکرد او را در بازار مدینه در ملاء عام پنجاه ضربه شلاق بزنید و خوار و ذلیلش بکنید. زمانی که نامه

خلیفه به استاندار مدینه رسید، مردم از آن مطلع شده و بسیار نگران شدند و نمی خواستند که چنین وضعی برای حضرت سعید رضی الله عنه پیش بیاید، اما از آنجایی که در مدینه بودند همچون سلیمان بن یسار، عروه بن الزبیر، سالم بن عبدالله به خدمت حضرت سعید رضی الله عنه رسیدند، و عرض کردند که ما برای مسئله بسیار مهمی خدمت شما رسیده ایم، و پیشنهادی برای شما داریم که حتماً آن را بپذیری و رد نکنی، عرض ما این است که نامه خلیفه به استاندار مدینه رسیده است تا ایشان از شما بیعت بگیرند و در صورت بیعت نکردن شما را به قتل برسانند، از این ۳ پیشنهاد حتماً یکی را بپذیر: (۱) هر گاه استاندار جهت بیعت گرفتن نزد شما آمد در برابر آن سکوت کنید و چیزی نگویید در این صورت با شما کاری نخواهند داشت و ما او را برای این کار قانع کرده ایم، حضرت سعید فرمودند: که این کار از دست ما بر نمی آید و هرگز سکوت نخواهم کرد، زیرا مردم باور خواهند کرد من برای خلافت سلیمان و ولید راضی و با آنها بیعت کرده ام، (۲) شما چند روزی در خانه بمانید از آنجا حتی برای اداء نماز خارج نشوید در این صورت نماینده خلیفه راضی و قانع خواهد بود، زیرا ایشان در مسجد و کلاس درس در جستجوی شما هستند، و در صورت عدم شما به خلیفه خواهند گفت که سعید فرار کرده و در جایی متواری شده است حضرت سعید رضی الله عنه فرمودند: چگونه امکان دارد که من با گوش هایم صدای «حي على الصلاة، حي على الفلاح» را بشنوم و در مسجد حاضر نشوم، بنابراین این کار از من بر نمی آید و حاضر به پذیرش چنین پیشنهادی نیستم. (۳) شما فقط به مدت ۳ روز در محل تدریس خصوصی خود حاضر نشوید، چون نماینده خلیفه فقط در همین محل به دنبال شما می گردد، و ما استاندار را برای این کار راضی و قانع کرده ایم، حضرت سعید رضی الله عنه در جواب فرمودند: که این کار را هم نخواهم کرد چون من از هیچ مخلوقی نمی ترسم و در محل درس و مسجد حاضر خواهم شد، چنانچه مردم از ایشان مأیوس شدند، و برای نماز ظهر به مسجد رفتند حضرت سعید رضی الله عنه نیز به مسجد جهت ادای نماز تشریف بردند و در آنجا نماینده و قاصد خلیفه ایشان را نزد استاندار برد و حکم و

دستور خلیفه را به وی اعلان داشتند، و تأکید کردند که در صورت بیعت نکردن سر شما را از تن جدا خواهند کرد، حضرت سعید رحمۃ اللہ علیہ با تمام تهدیدات آن‌ها فرمودند: که پیامبر ما، محمد مصطفی صلی اللہ علیہ وسلم ما را از بیعت کردن با دو نفر در یک زمان منع کرده‌اند، بنابراین من این کار را نخواهم کرد، «زیرا بیعت با دو نفر در یک زمان درست نیست». زمانی که استاندار از بیعت کردن او مأیوس شد و تهدیدات وی مشکلی را حل نکرد، دستور داد تا سعید را به «سده»^۱ ببرند. آن‌ها سعید رحمۃ اللہ علیہ را به سده برده و او را بر زمین خواباندند و شمشیر را بر گردن وی نهادند و گفتند: که بر جان خود رحم کن و با سلیمان و ولید بیعت کن، اما این پیکر صبر و استقامت به جای پذیرفتن حکم و دستور آن‌ها از خود استقامت نشان دادند، و با زبان حال چنین زمزمه می‌کرد:

برنه خیزم ز سری کوی تا جان دارم در رسد کار بجان از سر جان برخیزم
زمانی که سعید در این حالت هم حاضر به بیعت کردن نبودند، لباس‌های او را از تن درآورده، و پنجاه ضربه شلاق به و زدند و در کوچه و خیابان‌های شهر مدینه او را به گمان خود ذلیل و خوار نمودند، اما زبان حضرت سعید در بی‌زبانی و نهایت مظلومیت اینگونه زمزمه می‌کرد:

بجرم عشق توام می‌کشند و غوغاییست تو نیز بر سر بام آچه خوش تماشااییست
نشود نصیب دشمن که شود هلاک تیغت سر دوستان سلامت که تو خنجر آزمایی
پس از آن حضرت سعید را در منزل بازداشت و تحت نظر قرار دادند، و مردم را از ملاقات با او منع کردند و اگر چنانچه کسی با ایشان ملاقات می‌کرد، تحت پیگرد قانون قرار می‌گرفت و با وی برخورد شدید می‌کردند. حضرت سعید در این اوضاع مردم را توصیه می‌کردند از ملاقات کردن با او خودداری نمایند، و اینگونه زمزمه می‌کردند:

ای همنفسان آتشم، از من بگریزید آنکس که شود همراه من دشمن خویش است

۱- سده اسم جایی است در مدینه منوره.

بالاخره این عالم والامقام و مجاهد فی سبیل الله در سال ۹۱ هجری دیده از دنیا فروبستند^۱، این بود نمونه و گوشه‌ای از زندگی دو تن از برجستگان عرصه علم و عمل که با زندگی عملی خود نمونه‌ای زنده از حقانیت اسلام بودند، خداوند به همه مسلمانان توفیق بدهد تا زندگی آن‌ها را سرلوحه و الگویی برای خویش قرار بدهند، و از خدمت به اسلام و مسلمین همانند آن بزرگواران از خود صبر و استقامت نشان بدهند.

مفتی محمد شفیع، ۲۰ رجب ۱۳۴۵ هجری مطابق با ۲۷ ژانویه ۱۹۲۷ میلادی. ترجمه ۲۱ رجب ۱۴۲۰ ه.ق.

پایان

۱- ابن خلکان، ۲۹۳، ج ۱.